

محمدباقر قالیباف\* - استادیار گروه جغرافیا دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

سید موسی پورموسوی - استادیار گروه جغرافیا، دانشگاه امام حسین (ع)

پذیرش مقاله: ۱۳۸۶/۸/۶ تایید نهایی: ۱۳۸۷/۴/۱۲

### چکیده

تأثیر ژئوپولیتیک در جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها و نظام بین‌الملل همواره یکی از دغدغه‌های ذهنی پژوهشگران حوزه روابط بین‌الملل بوده که طی سال‌های گذشته مخصوصاً تحت‌تأثیر حادثه ۱۱ سپتامبر دوچندان شده است. منطقه خاورمیانه از جمله مناطقی است که همواره با برخورداری از موقعیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک خود بیشترین تغییرات را در این زمینه داشته و نگاه‌های بسیاری را به سمت خود جلب کرده است. بنابراین شناخت ژئوپولیتیک جدید خاورمیانه و ارزیابی تحولات نظام بین‌الملل کنونی در بستر تحلیل ژئوپولیتیک نوین می‌تواند نقش مؤثری در اتخاذ سیاست خارجی مناسب از سوی کشورهای منطقه ایفا کند. این پژوهش مبتنی بر روش توصیفی انجام شده است و گردآوری اطلاعات نیز به روش کتابخانه‌ای-اسنادی می‌باشد. دوره بررسی در این پژوهش مربوط به تحولات پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی بوده و دوره‌های گوناگون روابط خارجی ایران بررسی و از نظر ژئوپولیتیک نوین مورد آزمون قرار گرفته است. با توجه به نقش تأثیرگذار ایران به عنوان یکی از مهمترین بازیگران منطقه‌ای بر روند تحولات سیاسی-اجتماعی خاورمیانه، پژوهش حاضر ضمن بررسی الگوهای مختلف رفتاری در سیاست خارجی کشور، جایگاه ژئوپولیتیک نوین در تعیین سیاست خارجی ایران را در خاورمیانه بررسی کرده و الگوی رقابت و تعامل را برای سیاست خارجی ایران معرفی و پیشنهاد می‌کند.

واژه‌های کلیدی: ژئوپولیتیک، سیاست خارجی، روابط بین‌الملل، خاورمیانه، امنیت ایران

### مقدمه

رابطه جغرافیا با سیاست و تأثیرگذاری این دو، بر هم دیگر از جمله موضوعاتی است که از قدیم‌الایام ذهن بسیاری از فیلسوفان، اندیشمندان، گیتی‌شناسان و سیاستمداران را به خود مشغول داشته است. این تلاش‌ها از ارسطو در دوران قدیم شروع و تا مونتسکیو، راتزل و اتوتایل<sup>۱</sup> ادامه داشته است. برخی بدون آن که برای آن نامی برگزینند آن را با همان مفاهیم جغرافیا و سیاست توصیف کردند و برخی نظیر متأخرین با تأسی از رودولف کیلن<sup>۲</sup>، دانشمند سوئدی، از آن تحت عنوان ژئوپولیتیک<sup>۳</sup> یاد کردند.

<sup>۱</sup>. Otuthail

<sup>۲</sup>. Rudolf Kjellen

<sup>۳</sup>. Geopolitic

تلاش‌های بسیاری در جهت تشریح مفهوم ژئوپولیتیک از سوی نظریه‌پردازان مختلف از قرن نوزدهم به این طرف صورت گرفته است. در طول این سال‌ها گاه از ژئوپولیتیک تحت عنوان تأثیر جغرافیا بر امور نظامی استراتژیک یاد شده و گاه تأثیر یک جانبه جبری جغرافیا بر سیاست به ویژه روابط بین‌الملل. برخی آن را تأثیر دوجانبه جغرافیا و سیاست دانسته‌اند و برخی تحلیل فضائی مناسبات و ساختار قدرت و رقابت جهانی. حافظ‌نیا استاد جغرافیای سیاسی در کتاب «اصول و مفاهیم ژئوپولیتیک» خود به گردآوری و نقد ۳۲ تعریف از این مفهوم اهتمام ورزیده و در پایان، تعریف مورد نظر خود را ارائه کرده است. آن چه که نگارندگان از مفهوم ژئوپولیتیک در این پژوهش مدنظر دارند تعریف ارائه شده از سوی این نویسنده می‌باشد. بر این اساس ژئوپولیتیک عبارت است از «علم مطالعه روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آن‌ها با یکدیگر» (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵، ۳۷).

در این تعریف میان قدرت، سیاست و جغرافیا رابطه‌ای متقابل برقرار بوده که ماحصل آن ژئوپولیتیک را شکل خواهد داد. اما باید اذعان داشت که در هیچ برهه‌ای از تاریخ اهمیت ژئوپولیتیک به اندازه جایگاهی که اکنون در مطالعات استراتژیک کسب کرده، نبوده است. ظهور تحولات جدید همچون جهانی‌شدن، مباحث مربوط به تروریسم، محیط‌زیست، مهاجرت و گرم شدن کره زمین در این خصوص نقش به‌سزایی داشته‌اند.

در حال حاضر این سؤال که جایگاه ژئوپولیتیک در جهت‌گیری سیاست خارجی کجاست؟، ذهن بسیاری از پژوهشگران را به خود مشغول کرده است. مجموعه تحولات سیاسی در خاورمیانه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ایالات متحده آمریکا بیانگر تغییرات بسیار جدی در عرصه‌های امنیتی است. کشورهای اشغال شده عراق و افغانستان مبادی عملیاتی برای آغاز شکل‌گیری نظمی جدید در منطقه است. ایران کشوری تأثیرگذار، قدرتمند و بازیگر توانمندی در خاورمیانه است. از این رو کشور ما نمی‌تواند بی‌تفاوت از مجموعه دگرگونی‌های امنیتی و سیاسی در خاورمیانه روابط سیاسی خود را ساماندهی کند. مجموعه عوامل پیچیده‌ای لزوم توجه دولت‌مردان ایرانی را به پیگیری امور در خاورمیانه فرا می‌خواند. در این پژوهش مسأله اصلی تحقیق رهیافت نظری و عملی در سیاست خارجی ایران مبتنی بر تحولات جاری است که در چارچوب ژئوپولیتیک نوین قابل ارزیابی است. هدف این تحقیق ارائه الگویی کارآمد فراروی دولت‌مردان ایرانی در بخش سیاست خارجی است. پژوهش حاضر با روش توصیفی انجام و گردآوری اطلاعات آن با تکیه بر اسناد کتابخانه‌ای بوده و تجزیه و تحلیل آن با روش استنباطی - تبیینی صورت گرفته است. این پژوهش قصد دارد تا با پرداختن به مسأله تأثیر ژئوپولیتیک بر تحولات اخیر نظام بین‌الملل و جایگاه ژئوپولیتیک نوین در تعیین سیاست خارجی ایران و خاورمیانه دریچه‌ای برای پژوهش‌های ژرف‌تر در این زمینه بگشاید.

### مبانی نظری پژوهش

تأثیر عمیق ژئوپولیتیک بر تحولات نظام جهانی باعث گردیده تا برخی از اندیشمندان، قرن بیستم را قرن ژئوپولیتیک نام نهند (اتوتایل و دیگران، ۱۳۸۰، ۱۹). کمتر حادثه یا رویدادی را می‌توان در این قرن سراغ گرفت که به نحوی متأثر از ژئوپولیتیک نبوده باشد. در رأس همه مسائل، جنگ سرد و سیاست‌های استعماری قدرت‌های بزرگ برای سلطه بر کشورها و نقاط استراتژیک جهان قرار داشت (خالدی، ۱۳۸۵، ۱۵۳-۱۱۱). حتی پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی نیز، نتوانست از اهمیت مسائل ژئوپولیتیکی بکاهد و بسیاری از اندیشمندان برای توصیف وضع جهان پس از جنگ سرد، باز به نظریه‌های مرتبط با ژئوپولیتیک متوسل شدند. این تلاش‌ها و مطالعات که در پیوند نزدیک با قدرت بودند با طرح تئوری

پایان تاریخ از سوی فوکویاما (Fukuyama, 1989: 89) آغاز و با نظم‌نوین جهانی جرج بوش و تئوری جنجال برانگیز ساموئل هانتینگتون یعنی برخورد تمدن‌ها (Huntington, 1993: 119) ادامه یافتند.

گرچه طرح ایده گفتگوی تمدن‌ها از سوی آقای خاتمی تلاش کرد تا در این میان آتش رو به گسترش مسأله برخورد تمدن‌ها و نزاع‌های قوی و مذهبی را فرو نشانده اما مقارن شدن سال ۲۰۰۱ (یعنی سال اعلام شده از سوی سازمان ملل متحد به عنوان سال گفتگوی تمدن‌ها) با حادثه ۱۱ سپتامبر، باعث شد تا یک‌بار دیگر تئوری‌های جنگ طلبانه ژئوپولیتیک هم‌چون «محور شرارت» و دولت‌های یاغی (Blum, 2005: 76) سر بر آورند. این مسأله که ژئوپولیتیک چگونه محیط بین‌الملل را این‌گونه تحت تأثیر قرار می‌دهد، همواره به عنوان سؤالی برای ناظران بین‌المللی و پژوهشگران مطرح بوده است. برای پاسخ به این سؤال لازم است تا نقش قدرت به عنوان متغیر میانجی در رابطه بین ژئوپولیتیک و روابط بین‌الملل بررسی شود.

ژئوپولیتیک ← قدرت ← روابط بین‌الملل و سیاست خارجی

درک ژئوپولیتیک از سیاست خارجی کشورها نیازمند تحلیل واقع‌بینانه از فضای جغرافیایی پیرامون یک واحد سیاسی، در مقیاس عملکردی می‌باشد. از این جهت ژئوپولیتیک به عنوان یک عرصه مطالعاتی می‌تواند راهبردهای سیاست خارجی کشورها را تعیین و اولویت‌های اساسی آن را مشخص سازد و اهرم ژئوپولیتیک در ایفای چنین نقشی برای توسعه دولت‌ها مؤثر است. در تلقی بین‌المللی از قدرت به عنوان موتور محرکه نظام بین‌الملل و هدف اصلی رفتار دولت‌ها برای کسب منافع و رفع تهدیدها یاد می‌شود. مهمترین خصیصه قدرت پویایی است (Goldestin, 1999: 55-57). این ویژگی باعث می‌شود تا جایگاه کشورها در سلسله مراتب قدرت در نظام بین‌الملل پیوسته تغییر پیدا کند. درک ژئوپولیتیک نسبت به نظام بین‌الملل به عنوان شاکله برآمده از قدرت و در حال تحول دائمی جایگاه کشورها، حاوی بصیرتی عمیق برای سیاست خارجی دولت‌ها است. حقیقت آن است که هدف نهایی ژئوپولیتیک از تشریح ساختار نظام روابط بازیگران و چارچوب‌های جغرافیایی قدرت ارائه این دید به سیاستگذاران است که منابع قدرت حاصل برآیند چه عناصری هستند و چگونه بر شکل‌گیری سیستم ژئوپولیتیک جهانی و روابط قدرت در سطح کروی و منطقه‌ای و نیز مناسبات بین‌المللی تأثیر می‌گذارند (عزتی، ۱۳۸۴، ۱۲-۱۱).

ژئوپولیتیک برای دستیابی به یک سیاست خارجی اثربخش و کارآمد بر شناسایی محدودیت‌ها و امکانات به وجود آمده از وضعیت و موقعیت‌های در حال تحول منطقه‌ای و جهانی تأکید دارد. هر دولتی در فضای جغرافیایی خاص، دارای منافع خاصی است که آن‌ها را در عرصه بین‌المللی پیگیری می‌کند. به عبارت دیگر هیچ کشوری نمی‌تواند محتوا، جهت‌گیری و حتی اهداف سیاست خارجی خود را مستقل از ماترس ژئوپولیتیک خود طراحی و هدایت کند. به عنوان مثال قرار گرفتن ایران در «چهار راه حوادث» جهان باعث شده تا امکان اتخاذ سیاست بی‌طرفی از سوی آن در زمان رویدادهای مهم منطقه‌ای غیرممکن شود. ایران در دو مقطع از تاریخ خود در زمان جنگ جهانی اول و دوم این سیاست را در پیش گرفت اما در هر دو بار از سوی قدرت‌های اصلی درگیر جنگ نادیده گرفته شد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۴، ۱۷۰-۶۵).

بنابر داده‌های بالا می‌توان گفت نگاه روابط بین‌المللی به ژئوپولیتیک در دو سطح شکل می‌گیرد:

۱. نگرش نسبت به نظام بین‌الملل به مثابه موجودیتی حاصل از توزیع قدرت در میان بازیگران.

۲. نگرش به کشورها به عنوان موجودیت شکل گرفته در فضای جغرافیایی که بر حسب قدرت خود در نظام سلسله مراتبی در جایگاه خاصی قرار دارند و سیاست خارجی آن‌ها بر حسب امکانات و محدودیت‌ها به نحو خاصی تنظیم می‌شود.

می‌توان گفت به میزانی که قدرت کشورها تحت تأثیر عوامل ثابت یا متغیر ژئوپولیتیک قرار گیرد، توزیع قدرت در میان کشورها نیز بر هم خورده و در نتیجه ساختار نظام بین‌الملل متحول خواهد شد (Griffith, 1992: 82). فضای فکری ادبیات ژئوپولیتیک در قرن بیستم رویکردی اساساً رئالیستی و منازعه‌گرایانه به روابط بین‌الملل و سیاست خارجی داشته است. به همین دلیل رشد و شکل‌گیری ژئوپولیتیک در اوج منازعه قدرت‌های بزرگ استعماری در پایان قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ شکل گرفت. در حال حاضر نیز به‌رغم تحولات اقتصادی و فن‌آوری، درک رئالیستی ژئوپولیتیک همچنان به قوت خود باقی است و از اصول ثابت تأثیرگذار بر سیاست خارجی کشورها تلقی می‌شود. پس از جنگ جهانی دوم و به طور خاص جنگ سرد تلاش‌های بسیاری در حوزه ژئوپولیتیک صورت گرفت تا فضای فکری جهان به سوی صلح و همکاری سوق داده شود. اساس این تلاش‌ها بر زیر سوال بردن مبانی تئوری‌های سنتی و آنچه از آن به عنوان «ژئوپولیتیک استعماری» نام برده می‌شد استوار بود.

اتوتایل استاد جغرافیای دانشگاه ایالتی ویرجینیا از جمله شخصیت‌هایی بود که در این راه با نقد نگرش‌های اولیه ژئوپولیتیک امثال سرهالفورد مکیندر، آلفرد تایلر، کارل هاوس هوفر، نیکلاس اسپایکمن مکتب ژئوپولیتیک انتقادی را بنیان نهاد. سیمون دالبی<sup>۱</sup> و پاول راتلج<sup>۲</sup> اساتید دانشگاه کارلتون کانادا و کلاسگو انگلیس شخصیت‌های علمی دیگری بودند که وی را در این اندیشه یاری دادند (Otuathail, 1996: 82) اساساً تئوری‌هایی که از سوی مکیندر، ماهان و سایر نظریه‌پردازان اولیه مطرح شده بودند اغلب تحت تأثیر الگوی استعماری در نظام بین‌الملل مستقر در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ قرار داشتند و به بحث در باب سیاست بین‌المللی به عنوان یک بازی منازعه آمیز میان قدرت‌های بزرگ می‌پرداختند. این خصوصیت باعث شد تا در معرض انتقاداتی نظیر «ساده‌انگاری»، «یکپارچه‌انگاری جهان» و استعماری بودن قرار بگیرند. مطابق این دیدگاه‌ها، جهان، پدیده‌ای تماماً ژئوپولیتیکی و از مناطقی تشکیل شده که در هر یک از آن‌ها بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به رقابت برای کسب منافع مشغول هستند. یکی از نتایج این رقابت سنگین ایجاد آشوب در مقیاس منطقه‌ای بوده است.

به اعتقاد داگلاس لمکی<sup>۳</sup> در مجموعه نظام بین‌الملل که مشکل از نظام‌های منطقه‌ای است همواره این تلاش از سوی بازیگران وجود دارد تا وضعیت خود را بهبود بخشند اما این امر قطعاً بدون مانع نخواهد بود و در آن سو قدرت‌هایی قرار دارند که می‌کوشند وضع موجود را حفظ کنند (Lemke, 2000: 79). حاصل این کنش‌ها آشوب در جهان خواهد بود. انتقاد طرفداران نظریه ژئوپولیتیک انتقادی عملاً همین بعد دولت محورانه و منازعه‌گرایانه ژئوپولیتیک سنتی را هدف می‌گیرد. به اعتقاد این گروه از نظریه‌پردازان نقش دولت‌ها در حال تضعیف شدن است و فرایندهایی همچون جهانی شدن آن را شتاب بخشیده است. دیگر نمی‌توان از صرف بازیگران دولتی و منافع متعارض آن‌ها سخن گفت. امروزه بازیگران

<sup>1</sup>. Simon Dalby

<sup>2</sup>. Paul Routledge

<sup>3</sup>. lemke

جدیدی مانند سازمان‌های غیردولتی جهانی<sup>۱</sup>، شرکت‌های فراملیتی، سازمان‌های سیاسی- تروریستی بدون مرز و سازمان‌های تبهکاری بین‌المللی وارد عرصه شده‌اند که قدرتی فراوان دارند و کل جهان را عرصه فعالیت خود قرار داده‌اند. آن‌ها محوریت دولت‌ها را به رقابت می‌طلبند. بنابراین مسائلی چون قومیت‌ها، آلودگی‌های هسته‌ای و زیست محیطی، تروریسم و افراط‌گری، مهاجرت، شکاف شمال و جنوب نمی‌تواند مورد توجه ژئوپولیتیک نباشد (Dodds, 2000: 1-6).

اما از آنجا که عناصر بسیاری، دولت‌های یک منطقه (یا جهان) را به یکدیگر پیوند می‌دهد ژئوپولیتیک نوین این ایده ژئوپولیتیک انتقادی که نقش دولت‌ها در حال زایل شدن است را نمی‌پذیرد. این دسته از نظریه‌پردازان معتقدند که دولت‌ها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل باقی می‌مانند و همچنان به رقابت برای کسب قدرت ادامه خواهند داد. آن‌ها در عین حال ضمن توجه به تحولات جدید، امکانات و ضرورت‌های همکاری در فضای جدید جهانی میان دولت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند.

در تحلیل‌های ژئوپولیتیکی گاه یک منطقه از جهان به دلایل متعددی از سایر مناطق متمایز می‌شود. این دلایل می‌تواند شامل قرار داشتن در کنار آبراهی مهم و بین‌المللی، برخوردار بودن از منابع غنی زمینی و زیرزمینی، موقعیت استراتژیک و قرار داشتن در گذرگاه ترانزیتی بین‌المللی باشد. در این دیدگاه، منطقه یک فضای جغرافیایی است که عوامل پیونددهنده‌ای اجزای آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد و باعث می‌شود که تحرکات هر یک بر دیگری تأثیر فراوان بگذارد.

ریشه‌های وابستگی اعضای یک منطقه را می‌توان به عناصر دائمی و متحول دسته‌بندی کرد. عناصر دائمی، ناهم‌واری‌ها، دریاها یا فرهنگ‌های مشابه را شامل می‌شود و عناصر متحول، عوامل مبتلابه هستند که احتمالاً همیشه وجود ندارند. باری بوزان یکی از این عناصر را «امنیت» می‌داند که موضوعی دقیقاً سیاسی است. وی عنوان می‌کند: «منطقه، شبه سیستم مشخص و مشهوری از روابط، بین مجموعه‌ای از دولت‌هاست که از لحاظ جغرافیایی نزدیک یکدیگر باشند» (بوزان، ۱۳۷۸، ۲۱۳).

در واقع از دید بوزان منطقه، گروهی از کشورها را در بر می‌گیرد که نگرانی‌های اولیه امنیتی آن‌ها تا آن اندازه در ارتباط نزدیک با هم است که امنیت ملی هر یک از آن‌ها جدا از امنیت ملی آن دیگری قابل تصور نیست. خاورمیانه را باید از جمله مناطقی برشمرد که حائز ویژگی‌های فوق است و آن را تبدیل به یکی از پویاترین مناطق دنیا نموده است (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۳، ۳۲۵). در اینکه حد و مرز این منطقه ژئوپولیتیکی در کجاست؟ هیچ اجماع نظری وجود ندارد (کمپ، ۱۳۸۳، ۳۹-۳۵).

تاکنون تعاریف مختلفی بر اساس معیارهای جغرافیایی، فرهنگی، اقتصادی و همچنین سیاسی برای آن ارائه شده است. اما نکته قابل توجه این است که هر تعریف از خاورمیانه دارای بار ارزشی است. به این معنا که واضح تعریف بر اساس تصورات خود از منافعش به ارایه تعریف پرداخته است. برای آمریکا این معیار، سیاسی- امنیتی است زیرا این منطقه در حال حاضر مهمترین منبع چالش برای امنیت آمریکا و همچنین هژمونی‌طلبی جهانی این کشور، تلقی می‌شود (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۳، ۳۳۳).

<sup>1</sup>. Global Non- Government organization

لذا می‌کوشد دامنه جغرافیایی کشورهای تشکیل دهنده خاورمیانه را تا جایی که خطوط بنیادگرایی و یا تروریسم از دید آمریکا ادامه می‌یابد گسترش بخشد. اما در تعریف خاورمیانه آنچه به نظر بیشتر مورد قبول و اجماع می‌باشد کشورهای عربی شمال آفریقا، کشورهای حوزه خلیج فارس، شام، آسیای صغیر و حتی کشورهای حاشیه دریای خزر، افغانستان و پاکستان را در بر می‌گیرد. بر این اساس منطقه خاورمیانه به عنوان پدیده‌ای ژئوپولیتیکی نماینده گونه‌ای ویژه از کنش‌ها و واکنش‌ها، عدم تجانس‌های فرهنگی و مذهبی با مرزهای جغرافیایی عموماً مورد اختلاف و رژیم‌های سیاسی متفاوت می‌باشد. که آنچه آن را قبله آمال قدرت‌های بزرگ قرار داده جایگاه استراتژیک و منافع سرشارش می‌باشد (مجتهدزاده، ۱۳۸۱، ۱۹۹-۱۹۷).

شاید به دلیل این ماهیت بود که دیدگاه‌های مهم ایالات متحده در مورد نظام آینده جهانی پس از سقوط شوروی مانند، «تئوری نظم نوین جهانی»، تئوری‌های «برخورد تمدن‌ها» و «خاورمیانه بزرگ» متوجه این منطقه بوده است. ایالات متحده پس از فروپاشی شوروی کوشید تا نظمی نوین برای جهان شکل دهد اما از آنجا که این نظم هنوز شکل نگرفته، «امنیت» مهمترین مسأله کشورهای درگیر در منطقه باقی مانده است. در حقیقت قرار گرفتن خاورمیانه در وضعیتی از «گذار» و «آشوب» به سوی نظم جدید و مستقر، وضعیت امنیتی به منطقه بخشیده است. این وضعیت امنیتی به واسطه آن که با منافع قدرت برتر پس از جنگ سرد، گره خورده آن را در فضای امنیتی و کانون معادلات جهانی قرار داده است (افتخاری، ۱۳۸۴، ۴۴-۴۰).

### روش تحقیق

این پژوهش مبتنی بر روش توصیفی انجام شده است و گردآوری اطلاعات نیز به روش کتابخانه‌ای- اسنادی می‌باشد. در فرآیند جمع‌آوری اطلاعات به منابع تاریخی و همچنین آخرین دستاوردهای اندیشمندان مرتبط با موضوع مراجعه شده است. پژوهشگران زیادی درباره خاورمیانه تحقیق کرده‌اند، لیکن آنچه که مربوط به این حوزه تخصصی باشد سهم کمی را به خود اختصاص داده است. از این جهت پژوهشگران با مرور ادبیات موضوع به رهیافت‌های موجود توجه و در تکمیل یافته‌ها به آخرین بررسی‌ها و مطالعات نیز نظر داشته‌اند.

### یافته‌های پژوهش

سقوط اتحاد جماهیر شوروی به عنوان یکی از دو ابرقدرت بزرگ جهان در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ اثر مستقیم و قاطعی بر ژئوپولیتیک جهان نهاد. این فروپاشی باعث گردید تا با خروج رقیب اصلی ایالات متحده از صحنه رقابت جهانی، تعادل ژئوپولیتیکی جهان به هم خورد و فرصتی برای ایالات متحده فراهم شود تا در نبود رقیب، نظم نوین مورد علاقه خود در جهان را شکل دهد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵، ۵۲).

در نتیجه این وضعیت، بسیاری از نظریه‌پردازان این مرحله را ورود به عصر شکل‌گیری نظام تک قطبی در نظام بین‌الملل نامیدند (معین‌الدینی، ۱۳۸۵، ۱۳۹). جوزف نای از جمله شخصیت‌هایی بود که در این خصوص مقالات متعددی نگاشت. وی در کتابی در این خصوص اظهار داشت آمریکا در گذشته رهبر نبوده است اما از حالا به بعد «ملزم به رهبری» دنیا می‌باشد (S.Nye, 1999:112).

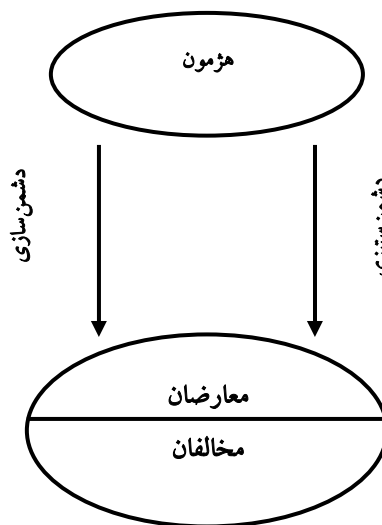
جی جان ایکنبری، استاد ژئوپولیتیک دانشگاه جورج تاون، این تفوق و سلطه قدرت آمریکا را در تاریخ مدرن بی سابقه دانست و مدعی شد «هیچ قدرت بزرگ دیگری چنین قابلیت‌های شگرف نظامی، اقتصادی، فنی، فرهنگی و سیاسی را نداشته است. آمریکا در جهانی دارای یک ابر قدرت به سر می‌برد که در برابر آن هیچ رقیبی دیده نمی‌شود». همچنین در کنار ارائه نظریه پایان تاریخ از سوی فوکویاما نویسندگانی همچون فرید ذکر یا به ترویج این ایده پرداختند که «فقط یک ایدئولوژی بر جای مانده و آن سرمایه‌داری لیبرال دموکراتیک است و همچنین تنها یک تشکیلات فراگیر جهانی وجود دارد که همان ایالات متحده است» (ایکنبری، ۱۳۸۳، ۱۸-۱۵). این دیدگاه‌ها و موارد مشابه آن فضای مناسبی برای بوش پدر فراهم ساخت تا با استفاده از موقعیت پدید آمده در نتیجه حمله عراق به کویت نه تنها رهبری ائتلاف جهانی برای آزادسازی کویت را بر عهده بگیرد بلکه نظریه «نظم نوین جهانی» خود را به صورت گفتمان سیاست جهانی مطرح سازد. منظور از نظم نوین جهانی عبارت از دنیایی بود که در آن ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانان آن صادر کننده دستور در جهان تلقی می‌شدند و هرگونه تغییر ژئوپولیتیکی که با منافع آن‌ها انطباق نداشت غیرقانونی و غیرقابل تحمل توصیف می‌شد و بر عکس هر تغییری که با منافع آمریکا سازگاری داشت از جمله فروپاشی شوروی و یا حمله نظامی آمریکا به پاناما و مانند آن به صورت قانونی و قابل قبول می‌نمود (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵، ۵۳).

مقامات کاخ سفید در این زمینه تا جایی پیش رفتند که حتی دفاع از آزادی را مسئولیت انحصاری خود خواندند. بوش در سخنرانی سال ۱۹۹۱ خود اعلام نمود که «امید بشریت به ما معطوف شده است. ما آمریکایی بوده و مسئولیت منحصر به فرد تأمین آزادی به عهده ماست» (اتوتایل، ۱۳۸۰، ۲۵۳).

این سخنان درست مشابه سخنانی بودند که ناپلئون در ۲ جولای ۱۷۹۸م. به هنگام فتح مصر خطاب به مصریان گفت «ای مصریان، ممکن است به شما بگویند فقط با هدف از بین بردن دین شما به اینجا لشکرکشی کرده‌ام اما به این تهمت زنان بگویند من به سوی شما نیامده‌ام، مگر با هدف بازستاندن حقوق شما از جباران (خالدی، ۱۳۸۵، ۱۶). این رسالت دینی و تاریخی همان است که برخی از آن تعبیر به «امپریالیسم آزادی خواهانه» «امپریالیسم پست مدرن»، «امپریالیسم سودمند» «امپریالیسم نوین» و مهمتر از همه «حق مداخله بشر دوستانه» می‌کنند (Brittan, 2002: 74).

۱۱ سپتامبر فرصت مناسبی برای تحقق آنچه مقامات آمریکا از هژمونی طلبی در سر داشتند فراهم کرد. در پی حملات ۱۱ سپتامبر جورج بوش اعلام کرد که سیاست ما تسلط بر جهان از طریق برتری نظامی مطلق و به مبارزه برخاستن با هر دشمن بالقوه از طریق جنگ پیشگیرانه خواهد بود. وی در دسته‌بندی که از کشورهای جهان ارائه داد آن‌ها را به دو گروه دوستان و دشمنان آمریکا تقسیم کرد و در مقابل کنگره آمریکا اعلام داشت: «هر کشور در هر منطقه‌ای اکنون باید تصمیم بگیرد. یا با ماست یا با تروریست‌ها» (www.whitehouse.gov). این دسته‌بندی بازسازی دوران جنگ سرد و تقسیم جهان به دو بلوک خیر و شر بود. در این مبارزه ایالات متحده رهبری دنیای خیر در برابر شر را بر عهده داشت (مرکز نیکسون، ۱۳۸۱، ۸۳۸).

بوش و همراهان وی در کاخ سفید بر این اعتقاد هستند که ایالات متحده به لحاظ داشتن ارزش‌ها و هنجارهای جهان شمول، توانایی و اداره بالا، تنها قدرتی است که شایستگی رهبری جهان را دارد و می‌بایست از عدالت و آزادی در جهان دفاع کند. این دیدگاه‌ها در مقدمه استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ نیز منعکس شده است.



شکل ۱. نظم نوین جهانی مبتنی بر ایده‌های هژمونی

تحقق رویای هژمونی آمریکا نیازمند تأمین شرایط آن بود که بیش از هر منطقه‌ای از جهان در خاورمیانه متمرکز شده بودند. جایگاه ترانزیتی خاورمیانه، بازار اقتصادی و سرمایه‌های منطقه، قرار داشتن در مرز قدرت‌های بالقوه رقیب آمریکا در آینده (روسیه، چین و هند) و در اختیار داشتن بیشترین ذخایر انرژی جهان از جمله ویژگی‌هایی بودند (و هستند) که ایالات متحده را همانند سایر قدرت‌های بزرگ پیشین متوجه این منطقه نمود. بر همین اساس پروژه هژمونی طلبی آمریکا در منطقه خاورمیانه و با حمله به افغانستان کلید زده شد. هنری کسینجر در خصوص این نقش و روند تثبیت هژمونی آمریکا چنین گفت: «ایالات متحده در قرن بیستم سه بار فرصت انجام چنین کاری را داشت و خواست تا قدرت هژمونیک خود را بر جهان عملی سازد. یکبار در ۱۹۱۸م. که با مخالفت داخلی روبرو شد؛ بار دوم در ۱۹۴۵ م. که با سد نفوذ شوروی ناکام ماند. ولی اکنون ایالات متحده در وضعیتی است که می‌تواند به این خواسته خود در چارچوب مبارزه با تروریسم تحقق داده و آن‌ها را جایگزین سیاست مبارزه با کمونیسم کند تا نظم و ثبات هژمونیک خود را اعاده کند. حمله به افغانستان نه تنها منجر به بازگرداندن اعتماد عمومی به شهروندان آمریکا و ترمیم حیثیت بین‌المللی از دست رفته ایالات متحده گردید بلکه نفوذ امنیتی آمریکا در منطقه آسیای میانه را نیز گسترش بخشید (دهشیار، ۱۳۸۱، ۱۳۷) با این حمله طرح نیمه تمام مارتین ایندایک که برای «کنترل» و «تضعیف» ایران و عراق



با عنوان «استراتژی مهار دوگانه» تهیه و اجرا شده بود تکمیل گردید (Saltei, 2002:139). ایالات متحده پیش از این حمله و در دهه نود با تسری نظریه ثبات هژمونیک و تقسیم کشورهای منطقه به متحدان و دشمنان، ایران، عراق، و سوریه را در زمره دشمنان آمریکا قرار داده و طرح‌هایی برای تضعیف آن‌ها اجرا کرده بود.

حمله بوش پدر به عراق در جریان جنگ دوم خلیج فارس در همین راستا انجام شد. اما به‌رغم آن که تحریم‌های وضع شده پس از جنگ بر علیه عراق تا حدی در تضعیف این کشور مؤثر واقع شد در مورد ایران به دلیل مخالفت متحدان اروپایی و رقبای بین‌المللی (روسیه و چین) آمریکا، این طرح با شکست مواجه شد (Walsh, 1995: 41). اما حمله به افغانستان که تنگ‌تر شدن حلقه محاصره بر علیه ایران و تشدید فشارها را به همراه داشت تا حدی این ضعف را جبران کرد (سلطانی، ۱۳۸۰، ۶۷-۶۶).

قرار دادن نام ایران در کنار عراق و کره شمالی به عنوان «محور شرارت»<sup>۱</sup> و تلقی آن‌ها به عنوان دشمنان آمریکا در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ (آستین، ۱۳۸۲، ۲۰). که در نتیجه حمله آمریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ و تشدید فشارها بر ایران در جریان پرونده هسته‌ای را به همراه داشت، ژئوپولیتیک جدیدی برای جهان ترسیم کرد؛ ژئوپولیتیک جدیدی که بر مبنای حذف رژیم بعث عراق و متزوی کردن ایران بود. اما در حالی که ظاهر قضایا تا سال ۲۰۰۴ حکایت از آن داشت که ایالات متحده در رویکرد خود موفق شده است، تحولات پس از اشغال عراق در خاورمیانه نشان داد که یک‌جانبه‌گرایی و سلطه‌طلبی آمریکا و تلاش برای کنار گذاشتن ایران از نظم جدید منطقه‌ای به بن‌بست رسیده است. عده‌ای معتقدند: عدم موفقیت آمریکا در ایجاد یک نظم باثبات، بیش از آنکه حاصل «کارشکنی» دیگران باشد حاصل یک‌جانبه‌گرایی، سلطه‌طلبی و یکه‌تاز بودن آمریکا است. بروز و ظهور این درک را می‌توان در نتایج انتخابات کنگره آمریکا ملاحظه کرد. حقیقت آن است که این احساس هیچ‌گاه در داخل آمریکا جز در دوران جنگ ویتنام به قدرت امروز نبوده است. منتقدان دیدگاه‌های هژمون‌گرا با درک واقعیت‌های ژئوپولیتیک منطقه به توانایی‌های قدرت‌های انکار شده در سیاست خارجی آمریکا اشاره کرده و بیان می‌کنند «بدون ایران هیچ نظم امنیتی منطقه‌ای کارآمد در خلیج فارس وجود نخواهد داشت» (اسدیان، ۱۳۸۱، ۱۰).

از دید این گروه از تحلیل‌گران، نتیجه سیاست‌های آمریکا در منطقه به‌رغم همراهی ایران با آمریکا در سرنگونی رژیم طالبان و بعث در افغانستان و عراق و اتخاذ موضع بی‌طرفی رضایت‌آمیز از سوی آن، چیزی جز تضعیف دیدگاه‌های تعامل‌گرا در داخل ایران و تقویت نگاه بی‌اعتمادی به سیاست‌های ایالات متحده در منطقه خاورمیانه و احساس خطر نبوده است. وضعیت جدید خاورمیانه طی چهار سال گذشته باعث احیای نگاه‌های نافذ هژمونی‌گری در سیاست آمریکا گردیده که اوج آن در گزارش «بیکر-همیلتون»<sup>۲</sup> ارائه شده است. طرح فوق‌گرفته متوجه عراق و وضعیت فعلی آن، نیروهای معارض و دورنمای آینده است. اما اساساً محدودیت‌های ژئوپولیتیک آمریکا در خاورمیانه و قدرت‌های تأثیرگذار منطقه (با محوریت ایران و سوریه) را مدنظر قرار می‌دهد. گروه در نتیجه‌گیری خود عنوان می‌کند که آمریکا برغم اینکه تاکنون بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار در عراق هزینه کرده، بیش از ۲۹۰۰ کشته و ۲۱۰۰۰ زخمی به جای گذاشته و هزینه ماهیانه حضور در عراق ۸ میلیارد دلار است که بیانگر ناتوانی آمریکا در تأمین امنیت عراق خواهد بود و نتیجه‌گیری می‌کند «سیاست‌های جاری ما [آمریکا] در عراق ناکارآمد است و باید تغییر کند».

<sup>1</sup>. Axis of Evil

<sup>2</sup>. Barker- Hamilton

گزارش با اشاره به پیچیده‌تر شدن بحران عراق، احتمال تسری بحران به سایر مناطق خاورمیانه، تشدید نگرانی‌های امنیتی همسایگان، رویگردانی مردم عراق از آمریکا و افزایش هزینه‌های آمریکا را می‌دهد و با نفی ایده افزایش اعزام نیرو به عراق عنوان می‌کند که اگر تمام سربازان جهان را به عراق بیاوریم قادر به تأمین امنیت نخواهند بود (Hamilton, 2001:28).

در رهنمود شماره پنج گزارش آمده است «استراتژی جدید (تشکیل گروه بین‌المللی حامی عراق) باید در برگیرنده ایران و سوریه به عنوان دو قدرت منطقه‌ای، اعضای برجسته منطقه خاورمیانه چون ترکیه، مصر و عربستان، اتحادیه اروپا، چهار عضو اتمی شورای امنیت، کشورهای با نفوذ بین‌المللی چون آلمان، ژاپن و کره جنوبی باشد که با تشریک مساعی مشکلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی عراق را حل کنند. اگرچه واکنش سرد بوش نسبت به گزارش بیکر-همیلتون حاکی از تمایل وی به تداوم رویکرد یکجانبه‌گرایانه و منازعه طلب آمریکا و در پیش گرفتن «راهبرد جدید» ارائه شده برای عراق بود اما تداوم وضعیت اسفبار عراق او را مجبور به گفتگو با ایران و سوریه و تن دادن به برخی از پیشنهادهای گزارش کرد. بوش در راهبرد جدید خود در مورد عراق ضمن تأکید بر افزایش نیروها و اعزام ۲۰ هزار نیروی نظامی جدید به عراق به مهار جمهوری اسلامی ایران و سوریه اشاره کرده است (امیرعبدا...یان، ۱۳۸۶، ۴۷). گفتگو با ایران را باید ناشی از محدودیت‌های ژئوپولیتیکی آمریکا در منطقه دانست که در نهایت خود را بر دولت آمریکا تحمیل نمود. البته این نخستین بار نیست که واقعیت‌های منطقه خود را این گونه بر آمریکا تحمیل می‌کند. پیش از این هم گام دیگری از سوی ایالات متحده و در چارچوب استراتژی یک‌جانبه‌گرایانه بوش در خاورمیانه برداشته شده بود که نتیجه‌ای جز ناکامی در میانه راه به بار نیاورد. این طرح چیزی نبود جز طرح خاورمیانه بزرگ<sup>۱</sup>. اگرچه کالین پاول، وزیر خارجه اسبق آمریکا، در سخنرانی ۱۲ دسامبر ۲۰۰۲ خود در بنیاد هریتیج<sup>۲</sup> مدعی شد که اوضاع سیاسی خاورمیانه به توجه زیادی نیاز دارد و آمریکا می‌خواهد در کنار ملل خاورمیانه بایستد تا آنان به سوی صلح و ساخت زندگی بهتر برای فرزندان خود حرکت کنند و بر این مبنا طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا را در سه بخش سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با عنوان «طرح مشارکت خاورمیانه‌ای آمریکا» مطرح نمود (آیتی، ۱۳۸۵، ۴۰). اما خیلی زود آشکار گشت که این طرح هدفی جز تضمین امنیت اسرائیل و آمریکا، تضمین تداوم جریان انرژی، مقابله با رشد جریان‌های اسلام‌گرای و تلاش برای روی کار آوردن رژیم‌های سکولار در منطقه ندارد (واعظی، ۱۳۸۵، ۲۵). از اینرو، همراهی کشورهای عربی منطقه با ایالات متحده آمریکا در همایش «جهان عرب در سال ۲۰۲۰» نیز نتوانست کمک مؤثری به موفقیت آن و تحقق اهداف مدنظر بکند (باقری، ۱۳۸۴، ۱۷۵).

نتیجه آنچه که در طرح خاورمیانه بزرگ از آن تحت عنوان «ترغیب به دموکراسی در کشورهای منطقه، ساخت جامعه فرهیخته، توسعه فرصت‌های اقتصادی» نام برده شده بود (WWW. Us info. State. gov)، چیزی جز بازتر شدن فضا برای گروه‌هایی که تا آن زمان از صحنه تحولات سیاسی کشورشان کنار گذاشته شده بودند، نشد. در افغانستان مجاهدین افغان به قدرت رسیدند و تشکیل مجلس قانونگذاری اسلامی دادند. در عراق ائتلاف یکپارچه به قدرت رسید و شیعیان با تشکیل دولت اسلامی قدرت را در دست گرفتند. در لبنان پیروزی حزب... در انتخابات پارلمان، مشارکت این گروه در دولت را به همراه داشت و نیز در نبرد ۳۳ روزه شکست سختی را بر رژیم اسرائیل تحمیل کردند. در فلسطین موفقیت‌هایی در انتخابات از سوی حماس و جهاد اسلامی پدید آمد و در نهایت اینکه باز شدن فضا باعث ورود اسلام‌گرایان شیعه به

<sup>1</sup>. Great Middle East Plan

<sup>2</sup>. Heritage Foundation

پست‌های شهرداری در استان‌های شرقی عربستان و موفقیت‌هایی برای اخوان المسلمین در مصر شد (WWW. Farsnews. Com).

### تحلیل یافته‌های پژوهش

به لحاظ موقعیت، ایران در جایگاهی فوق‌العاده استراتژیک در خاورمیانه قرار گرفته است. وسعت آن در خاورمیانه بعد از عربستان بی‌همتا است. دارای مرزهای طولانی با مناطق محوری است. بر یکی از مهمترین تنگه‌های جهان تسلط کامل دارد و جهت‌گیری ارتفاعات آن، موقعیت دفاعی مناسبی را پدید آورده است. سطح تحصیلات و فرهنگی بالا، همراه با تاریخی غنی و هویت ملی نیز به آن قدرتمندی ویژه‌ای بخشیده است. این ویژگی که مرهون تعامل سازنده با سایر ملت‌ها می‌باشد در کنار داشتن نظامی دموکراتیک برخاسته از اراده ملت و برخورداری از ۱۳ درصد منابع انرژی جهان باعث شده تا در تئوری‌های اولیه ژئوپولیتیکی جایگاهی محوری یابد (اطاعت، ۱۳۷۶، ۶۲).

این ژئوپولیتیک برجسته که گراهام فولر از آن تحت عنوان «قبله یا مرکز عالم» (فولر، ۱۳۷۳، ۴۸) و برخی «دو راهی حساس» یاد می‌کنند، در روند گسترش طلبی قدرت‌های بزرگ در قرن ۱۹ و ۲۰م. و درگیر کردن ایران در «بازی بزرگی» که بازیگران آن قدرت‌های جهانی بودند، نقش مؤثری ایفا کرده است. در نتیجه سیاست خارجی ایران شاهد الگوهای متفاوتی در طول این سال‌ها بوده است.

این الگوهای رفتاری را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

- الگوی بی‌طرفی از مشروطه تا پهلوی؛
- الگوی انطباق رضایت‌آمیز دوران پهلوی؛
- الگوی اعتراضی در دوره تثبیت انقلاب و نظام؛
- الگوی مدارا با جهان در دوره تحول و گذار؛
- الگوی تنش‌زدایی.

الگوی سیاست خارجی ایران در دوران پس از مشروطه، الگوی «بی‌طرفی» قرار گرفت. منظور از این الگو بی‌طرفی در رقابت قدرت‌های بزرگ و استفاده از رقابت آن‌ها برای تأمین امنیت و تمامیت ارضی ایران بود. این الگو تا سال ۱۳۳۲ ه. ش. تداوم یافت (نقیب‌زاده، ۱۳۸۴، ۲۶-۲۳). بعد از کودتا و تثبیت موقعیت شاه به عنوان تنها سکانشناس سیاست خارجی ایران، الگوی بی‌طرفی جای خود را به الگوی انطباق رضایت‌آمیز داد. در این دوره که مقارن با شدت یافتن جنگ سرد میان دو ابرقدرت بود، سیاست خارجی ایران ذیل اتحاد و ائتلاف با غرب شکل گرفت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵، ۲۹).

این رویکرد با انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به پایان رسید و جمهوری اسلامی الگوی انطباق رضایت‌آمیز را که از دید آن تسلیم‌طلبانه و به از دست رفتن استقلال ملی منجر می‌شد، کنار گذاشت و الگوی نه شرقی و نه غربی را که به معنای نفی سلطه ابرقدرت‌ها است، جایگزین آن ساخت. از آن‌جا که رویکرد ارزشی و ایدئولوژیک انقلاب که نمود خود را در آرمان‌هایی همچون تشکیل ام‌القرای اسلامی، حمایت از مستضعفین و مظلومین، مبارزه با قدرت‌های ظالم، استکبار ستیزی، صدور انقلاب اسلامی و تلاش برای بیداری ملل اسلامی در عرصه سیاست خارجی نشان داد، با مقدمات ملی و محیط بین‌المللی سازگاری نداشت، موضع‌گیری سایر کشورهای منطقه و هر دو ابرقدرت جهانی را به همراه آورد. مخالفت این کشورها با انقلاب اسلامی

و تلاش‌هایی که برای براندازی آن صورت گرفت تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی را به این نتیجه رساند که همه آن‌ها بر ضد ایران هستند و لذا مقاومت و مخالفت با آن‌ها و نظام سلطه یک ضرورت ملی و دینی است. نتیجه این نوع نگاه به جهت‌گیری اعتراضی برای سیاست خارجی ایران گردید (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۳، ۲۵۶-۲۵۵). دهه اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی کشور ایران دو مسأله مهم را پیش روی خود داشت: دوران تثبیت که بی‌شک حساسیت ویژه‌ای برای کشور داشت و نیز جنگ تحمیلی با ابعادی گسترده‌تر از نزاع سرزمینی بین دو کشور عراق و ایران رخ داد. الزامات این دوره تسلط ادبیات الگوی اعتراضی در سیاست خارجی کشورمان بوده که در بیانات رهبر انقلاب و مسئولان بلندپایه کشور مطرح می‌شد.

در ادامه، با گذر از شرایط انقلابی و تثبیت نظام به تدریج الگوی اعتراضی جای خود را به مدارا با جهان و تنش‌زدایی در روابط با سایر کشورها داد. این الگو توانست با طی کردن گفتگوهای انتقادی و سازنده، مذاکره و مفاهمه زمینه سوء تفاهمات میان ایران و سایر کشورها را رفع کرده و ایران را به بازیگری فعال در عرصه بین‌المللی تبدیل کند. الگوی مدارا با جهان و تنش‌زدایی مربوط به دوران ریاست جمهوری آقایان هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی بود. در این دوره گرچه مواضع اصولی ایران حفظ شد لیکن تاحدودی در جهت رفع سوء تفاهمات و همگرایی منطقه‌ای حرکت شد.

اما آن چه که اکنون در عرصه سیاست خارجی ضروری می‌نماید، دیپلماسی و جهت‌گیری بر طبق الگوی «تعامل و رقابت» است. باید سیاست خارجی فعال، پویا، اثربخش و تعاملی در چارچوب دیپلماسی دینامیک و متناسب با تحولات و وضعیت جدید اتخاذ شود چرا که نظام بین‌المللی نظامی پویا و در حال تحول است و یک سیاست خارجی موفق باید با شناخت این تحولات خود را با آن منطبق سازد. توصیه پژوهش حاضر بسط روش کارآمدی در تمام حوزه‌های عملکردی برای جایگزین کردن رقابت به جای چالش است.

چینش قدرت در منطقه خاورمیانه به گونه‌ای است که سهم هر یک از کشورها در بهره‌گیری از فرصت‌های آن مورد غفلت قرار گرفته است. ایران با بهره‌گیری از توان ژئوپولیتیکی خود قادر به ایفای نقش تعاملی سازنده با قدرت‌های درگیر در منطقه است. نگاه انتقادی این پژوهش به عدم بهره‌وری شایسته از ظرفیت مورد اشاره در تأمین منافع ملی است که با رویکرد کارآمد محوری نیازمند تأمل و بازنگری است.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی در مقاطعی در حالی واکنشی نسبت به استراتژی‌های سلطه‌طلبانه، حالتی غیرواقع‌گرایانه و شعاری یافته و لذا قادر نبوده به نحوی واقع‌گرایانه، امکانات و محدودیت‌های ژئوپولیتیکی خود را در منطقه بشناسد. این عدم درک باعث شده که سیاست خارجی ایران بدون توجه به واقعیت‌ها و امکانات دیگران، به تلاش‌هایی خارج از توان خود برای شکل‌دادن به نظم مطلوب در خاورمیانه دست زند که نه تنها منتهی به هدف نیست بلکه هراس کشورهای همسایه و تحمیل هزینه‌هایی را به کشور نیز باعث می‌شود.

به نظر می‌رسد که سیاست خارجی ایران در وهله اول نیازمند درکی واقع‌گرایانه از امکانات و محدودیت‌هایی است که موقعیت ژئوپولیتیکی کشور در اختیار قرار می‌دهد. از سوی دیگر سیاست خارجی ایران باید نسبت به حضور قدرت‌ها و بازیگران دیگر در منطقه و وجود محدودیت‌هایی در زمینه اقدامات خود که به هیچ‌وجه در کوتاه‌مدت قابل اغماض نیستند، ادراک کافی داشته‌باشد. همچنین باید اهداف را متناسب با مقدرات و محدودیت‌های کشور تنظیم و تدوین نمود. مسئولان سیاست خارجی ایران باید با درک وضعیت دگرگون شده منطقه، ظهور بازیگران فرامنطقه‌ای، بازیگران فراملی، مسائل تکثیر

سلاح‌های هسته‌ای، آلودگی زیست‌محیطی، بحران پایان ذخایر انرژی، خطر افراط‌گرایی و تروریسم، اهداف خود را دنبال کند. زیرا تحقق «امنیت» جز در حالتی از همکاری ممکن نخواهد بود و همکاری نیز مستلزم توجه به منافع و خواست‌های دیگران (در تناسب با قدرتشان) می‌باشد. تمامی توصیه‌های بالا بر اساس منطق واقع‌گرایانه ژئوپولیتیک نوین خاورمیانه ارائه شده‌اند و قابل تسری به کلیه کشورهای دخیل در منطقه می‌باشند.

البته این توصیه‌ها به معنای آن نیست که ایران سیاست خود را ذیل سیاست‌ها و اهداف دیگران تعریف کند. چنین درخواستی، اساساً هم با واقعیات ایران به عنوان یک قدرت در منطقه سازگاری ندارد و هم به هیچ‌وجه نمی‌تواند مورد پذیرش ملت ایران قرار گیرد. منظور آن است که ایران با درکی واقع‌گرایانه از قدرت و محدودیت‌های خود (و نیز قدرت و محدودیت‌های دیگران) خواهان مشارکت در شکل‌گیری نظم جدید خاورمیانه است و در این میان به طیفی از استراتژی‌های همکاری‌گرایانه و رقابت‌گرایانه دست زند.

باید توجه داشت که سیاست خارجی «رقابت‌گرایانه» با سیاست خارجی «منازعه‌گرایانه» تفاوتی عمیق ولی باریک دارد. واقعیت بازی در نظام بین‌المللی رقابت قدرت‌ها برای کسب قدرت بیشتر است که لزوماً حالت بازی با حاصل جمع صفر را ندارد ولی سیاست منازعه طلبانه، نفی کامل اهداف دیگری و تلاش قاطع در جهت برهم زدن اقدامات دیگران است. پس برای سیاست خارجی ایران، مشارکت فعالانه در شکل‌گیری نظم جدید در خاورمیانه، ضمن حفظ استقلال خود و رقابت (در عین همکاری) با دیگران برای کسب منافع بیشتر است. این رویکرد متمایز از سه الگوی متخذه از سوی سیاست خارجی ایران در دوران پس از مشروطه است. الگوی بی‌طرفی، گمان می‌کرد با بی‌طرفی در رقابت‌ها، منافع خود را افزایش خواهد داد؛ الگوی انطباق رضایت‌آمیز معتقد بود که با قرار دادن سیاست خود ذیل سیاست قدرت‌های بزرگ منافع خود را به حداکثر خواهد رساند و در نهایت الگوی اعتراضی، وضعیت مطلوب را مقابله حتمی با قدرت‌های حاکم جهانی برای تکوین یک نظم ایرانی در منطقه (یا حتی جهان) می‌دانست. درک واقع‌گرایانه برآمده از ژئوپولیتیک به ما می‌آموزد که به واسطه جایگاه ایران، سیاست خارجی ما نمی‌تواند در حالتی از بی‌طرفی قرار بگیرد. از طرف دیگر، توانایی و اراده ملت ایران، به هیچ‌وجه قرار گرفتن در ذیل سیاست قدرت‌های بزرگ را مطلوب نمی‌داند و در نهایت محدودیت‌های کشور اجازه نمی‌دهد که در پی تغییر عامل وضع موجود باشیم. وضعیت مطلوب آن است که با شناخت واقعی از موقعیت، توانایی‌ها و محدودیت‌های خود، به صورتی فعال و غیرمعارضه‌آمیز به «تعامل و رقابت» برای تأمین منافع خود پرداخته و جایگاه کشور را ارتقاء دهیم.

حقیقت آن است که اراده‌های قدرتمندی در نظام جمهوری اسلامی برای در پیش گرفتن رویکرد تعامل‌گرایانه وجود دارد ولی رویکرد تهاجم‌طلبانه قدرت‌های بزرگ دخیل در منطقه، اجازه بروز و ظهور به آن‌ها را نداده است. در سند «چشم‌انداز ۲۰ ساله نظام جمهوری اسلامی» فصلی جدید به سیاست خارجی مطلوب اختصاص یافته که برآمده از نگاهی عاقلانه و با مدنظر قرار دادن واقعیات بوده است. سند چشم‌انداز توسعه کشور برای دستیابی ایران به جایگاه اول منطقه، سیاست خارجی «تعامل‌سازنده» را توصیه می‌کند. دکرترین تعامل‌سازنده مبتنی بر اتخاذ سیاستی فعال، پویا و اثربخش است که «کارآمد محوری» را در سیاست خارجی ایران برجسته می‌نماید.

به این ترتیب نقطه ثقل و مرکزی پارادایم کارآمد محوری را سیاست خارجی مبتنی بر «تعامل و رقابت» شکل خواهد داد. در این چارچوب و فضای گفتمانی است که ایده «تعامل سازنده» در سیاست خارجی معنا می‌یابد. در اینجا منظور آن است که سیاست خارجی و نحوه سیاستگذاری در آن باید در خدمت کارآمد ساختن نظام برای تحقق اهداف خود باشد و در این راستا با تحلیلی معقولانه از امکانات و محدودیت‌های خود (ضمن در نظر داشتن اهداف بلندمدت) و توجه به رقابت با دیگران از منازعه پرهیز کند. جمهوری اسلامی ایران نیازی به نزاع با دیگران ندارد زیرا تأکید بر این جمله ضروری است که «قدرت» تحمل می‌آورد. احترام به حقوق همه ملت‌ها و تعامل سازنده با دولت‌های جهان که از قابلیت‌های ساختاری جمهوری اسلامی است، می‌تواند به عنوان رهیافت روابط مسالمت آمیز تولیدکننده فرصت‌های جدیدی برای نقش‌آفرینی ایران در صحنه بین‌المللی باشد. لیکن از نکات مهم اثرگذار بر آینده ایران این است که مجموعه جریان‌های سیاسی و نخبگان ملی در کشور درباره تعریفی بلندمدت از جمهوری اسلامی ایران به اجماع برسند.

### نتیجه‌گیری و پیشنهاد

وضعیت خاورمیانه، حاوی گذار و تحول در سلسله مراتب قدرت‌ها و تلاش هر یک از قدرت‌ها برای شکل‌دهی به نظم جدید می‌باشد. از سوی دیگر درک نوین ژئوپولیتیک علاوه بر ارائه تحلیل فوق، معتقد است خاورمیانه در وضعیت جدید دچار مسائل و مشکلاتی است که محور اصلی آن امنیت می‌باشد. برخلاف رویکرد سنتی، ژئوپولیتیک مدرن ارائه دهنده این بصیرت است که در کنار رقابت طبیعی بازیگران برای احراز جایگاهی بالاتر در نظم سلسله مراتبی جدید، مسائل بی‌شماری آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد که بازی آن‌ها را از حالت منازعه خارج و به حالت همکاری و مشارکت در شکل‌دهی به یک نظم باثبات در عین رقابت در می‌آورد. مطابق با این درک، توصیه ژئوپولیتیک نوین به سیاست خارجی کشورهای دخیل آن است که ضمن درک محدودیت‌ها و امکانات در پیگیری منافع خود آگاه باشند که منافع و امنیت آن‌ها جز در حالتی از همکاری تأمین نخواهد شد زیرا امنیت در دوران جدید خاورمیانه، صورتی پیچیده‌تر یافته است.

مجموعه تحولات پس از دهه ۱۹۹۰ بیان‌کننده وضعیتی است که سیاست خارجی کشورهای درگیر در منطقه، در جهتی حرکت کرده که گویا آن‌ها دارای قدرت فوق‌العاده‌ای برای پیگیری اهداف خود در تکوین نظم جدید پس از جنگ اول خلیج فارس هستند. لذا درک غیر واقع‌گرایانه، اساس سیاست خارجی منازعه‌گرایانه از سوی بازیگران اصلی در خاورمیانه شده است. در رأس این نوع درک و سیاست خارجی، برای گیری سیاسی آمریکا قرار دارد که بر اساس منطق منازعه، خود را در مقابل ایران تعریف می‌کند. ایالات متحده با تصور این که دارای توانایی برتر برای سازماندهی به یک نظم جدید آمریکایی در منطقه است به استراتژی‌های یک‌جانبه‌گرایانه روی آورده است که علیه جمهوری اسلامی جهت‌گیری مستقیم دارد؛ در حالی که تحولات پس از حمله به عراق در خاورمیانه، این تصور غیرواقع‌گرایانه را باطل کرده است. از سوی دیگر سیاست خارجی ایران در معنای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ناشی از تجربه دوران سلطه قدرت‌ها، الگوی اعتراضی یافته است. این حالت اعتراضی وقتی با انواع توطئه‌ها و استراتژی‌های منازعه‌گرایانه ایالات متحده روبرو شد، در برخی موارد از واقع‌گرایی در تحلیل توانایی‌ها و محدودیت‌های خود باز مانده است. در این درک سعی شده در واکنش به استراتژی‌های منازعه‌طلبانه آمریکا (که نظم جدید را بدون ایران تعریف می‌کند)، با هر نوع نظم آمریکایی مخالفت و نظمی ایرانی برای منطقه تعریف شود.

استنباط این پژوهش آن است که این درک و استراتژی از سوی سیاست خارجی ایران مطابق با تحلیل واقع‌گرایانه از امکانات و محدودیت‌ها در موقعیت ژئوپولیتیک جدید، به دور از واقعیت بوده و قابلیت تحقق ندارد.

رویکرد پیشنهادی این مقاله بازی برد-برد در چارچوب تعامل و رقابت برای ایجاد ثبات در منطقه و کسب منافع اقتصادی است که مستلزم مشارکت فعالانه در شکل‌گیری نظم جدید خاورمیانه می‌باشد. همچنین در سیر بررسی الگوهای سیاست خارجی ایران (بی‌طرفی، انطباق رضایت‌آمیز، الگوی اعتراضی، الگوی مدارا با جهان و تنش‌زدایی) الگوی بی‌طرفی به دلیل عدم انطباق با ژئوپولیتیک ایران، الگوی انطباق رضایت‌آمیز به دلیل نادیده گرفتن اصل استقلال ملی، الگوی اعتراضی به خاطر مربوط بودن به دوره تثبیت انقلاب مورد انتقاد قرار دارند و آنچه که به عنوان جایگزین و مکمل الگوی مدارا با جهان و تنش‌زدایی پیشنهاد می‌شود، الگوی تعامل و رقابت می‌باشد که مبتنی بر دیپلماسی دینامیک و متناسب با تحولات نظام بین‌المللی است. تعامل و رقابت از پارادایم فرصت‌محوری نشأت می‌گیرد. این رویکرد در مقیاس منطقه‌ای و جهانی به ظرفیت‌سازی شایسته در سیاست خارجی ایران منجر خواهد شد. تعارض در سیاست خارجی ایران مربوط به دوران تثبیت است که سال‌های زیادی از آن می‌گذرد و به هیچ وجه توصیه نمی‌شود. بنابراین آنچه که پیشنهاد می‌شود رقابت در مقیاس منطقه‌ای است که نتیجه سیاست خارجی کارآمد بوده و از ظرفیت مناسبی در کشور برخوردار است.

این الگو ضمن درک واقعی و غیرشعاری امکانات و محدودیت‌های ژئوپولیتیکی ایران و توجه به حضور قدرت‌ها و بازیگران دیگر در منطقه، روابط خود با سایر کشورها را تنظیم می‌کند. توجه به دیپلماسی دینامیک، وضعیت دگرگون شده منطقه، مسائل تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، آلودگی زیست‌محیطی، بحران پایان ذخایر انرژی، خطر تروریسم، افراط‌گرایی قومی و مذهبی، افکار عمومی، فرصت‌ها و تهدیدها، بخشی از ویژگی‌های این الگو می‌باشد.

این سیاست که منطبق با تعامل سازنده ذکر شده در سند چشم‌انداز ۲۰ ساله نظام جمهوری اسلامی می‌باشد متأسفانه تاکنون مورد غفلت واقع شده و راهی است که جمهوری اسلامی برای برون رفت از بحران‌های احتمالی نیازمند در پیش گرفتن آن است.

## منابع

- آستین، کنت و شاتن، ویلیام، ۱۳۸۳، «رهنامه (دکترین) بوش: تعهد ویژه در خاور نزدیک»، ترجمه لادن مختاری، فصلنامه خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۱، صص ۱۵-۳۳.
- آیتی، علیرضا، ۱۳۸۵، «خاورمیانه جدید به جای خاورمیانه بزرگ، تغییر یا تداوم رویکرد؟»، همشهری دیپلماتیک، سال اول، شماره ۶، صص .
- اتوتایل، ژناروید و دیگران، ۱۳۸۰، اندیشه‌های ژئوپولیتیک در قرن بیستم، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و هاشم نصیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- اسدیان، امیر، ۱۳۸۱، سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اطاعت، جواد، ۱۳۷۶، ژئوپولیتیک و سیاست خارجی ایران، تهران، نشر سفیر.
- افتخاری، اصغر، ۱۳۸۴، «خاورمیانه منطقه‌ای امنیتی شده، فصلنامه خاورمیانه»، سال دوازدهم، شماره ۳، صص ۳۷-۵۳.

- امیرعبد...یان، حسین، ۱۳۸۶، «ناکامی بوش، ارزیابی طرح‌های امنیتی و راهبرد آمریکا در عراق»، همشهری دیپلماتیک، سال دوم، شماره ۱۳، صص ۳۷-۵۴.
- ایکنبری، جی جان، ۱۳۸۳، تنها بر قدرت، چاپ دوم، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران، ابرار معاصر تهران.
- باقری دولت‌آبادی، علی، ۱۳۸۴، «تأثیر استراتژی جدید امنیت ملی آمریکا بر امنیت کشورهای حوزه خلیج فارس»، مجموعه مقالات پانزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس، جلد اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- بوزان، باری، ۱۳۷۸، مردم، دولت، هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد، ۱۳۸۳، ایران و خاورمیانه: گفتارهایی در سیاست خارجی ایران، تهران، مرکز بررسی‌های استراتژیک جمهوری اسلامی.
- حافظ‌نیا، محمدرضا، ۱۳۸۵، اصول و مفاهیم ژئوپولیتیک، تهران، انتشارات آستان قدس رضوی.
- خالدی، رشید، ۱۳۸۵، تجدید حیات امپراتوری: رد پای غرب و مسیر مخاطره‌آمیز آمریکا در خاورمیانه، تهران، ابرار معاصر.
- دهشیار، حسین، ۱۳۸۱، «۱۱ سپتامبر، ساختار نظام بین‌الملل و هژمون آمریکا»، مطالعات راهبردی، سال پنجم، شماره ۳ و ۴، صص ۱۳۱-۱۴۶.
- سلطانی، علیرضا، ۱۳۸۰، «عملیات نظامی آمریکا در افغانستان و پیامدهای آن»، مجله دفاعی-امنیتی، سال هشتم، شماره ۲۸، صص ۶۱-۷۷.
- عزتی، عزت‌الله، ۱۳۸۴، ژئواستراتژی، تهران، سمت.
- فولر، گراهام، ۱۳۷۳، قله عالم، ژئوپولیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.
- کمپ، جفری، ۱۳۸۳ جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ترجمه سید مهدی حسینی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۸۱، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران، سمت.
- مرکز نیکسون و فصلنامه منافع ملی، ۱۳۸۱، «پس از ۱۱ سپتامبر»، ترجمه سید مجتبی عزیزی، غلامرضا رفعت‌نژاد، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال پنجم، شماره ۳ و ۴، صص ۸۳۳-۸۴۲.
- معین‌الدینی، جواد، ۱۳۸۵، «دگرگونی ژئوپولیتیک خاورمیانه و امنیت خلیج فارس»، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیستم، شماره ۹ و ۱۰، صص ۱۳۳-۱۴۵.
- نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۸۴، جامعه‌شناسی بی‌طرفی و روانشناسی انزوایگرائی در تاریخ دیپلماسی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- واعظی، محمود، ۱۳۸۵، «جمهوری اسلامی ایران و طرح خاورمیانه بزرگ»، مجله راهبرد، شماره ۳۹، صص ۱۷-۳۴.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، ۱۳۷۵، سیاست خارجی ایران، ۱۳۵۷-۱۳۰۰، تهران، البرز.
- Barker, James A. & Lee h. Hamilton; The Iraq study group report, ([www.barkerinstitute.org/pubs/iraqstudygroup\\_findings.pdf](http://www.barkerinstitute.org/pubs/iraqstudygroup_findings.pdf)).
- Blum, William, 2005, Rogue, State: A guide to the worlds only super power, 3rd Edition, common courage press.
- Brittan. Samuel, 2002, Liberal imperialism is a dangerous temptation, Financial times, April 11, available at: (<http://www.Samuel Brittan. Co. UK>).
- Dodds. Klaus, 2000, Geopolitics in changing world, London, Princeton Hall.
- Fokuyama, francis, 1989, The End of history? The National Interest».N. 16. Available at: (<http://www.Wesjones. Com/e oh.htm>).
- Griffith. Martin, 1992, Idealism and International Politics(New York and London, Routledge, also available at: (<http://books.Google.com.books?>



- Goldstin. Joshua, 1999, International Relations, (New York: London).
- Huntington, Samuel, 1993, «the clash of civilizations? Foreign Affairs», 12, available at:(www.Foreignaffairs.org/19930601 face say, Samuel-p- Huntington the- clash- of- civilization.htm).
- Lemke. Douglas, 2000, Region of war and peace, Cambridge: Cambridge university press.
- Nye. Joseph, 1999, Bounty to lead, the changing nature at American foreign policy, (New York, Basic books).
- Otuathail. Gearoid, 1996, critical Geopolitics, London, Rutledge.
- Saltiel. David.H, & Janson S. Purcell, 2002, «Moving Past Dual containment: Iran, Iraq and the future of us policy in the Gulf», Bulletin, Washington, Atlantic council of s, January, available at(www.Reports stanleyfoundation.org/reports/efciran01pdf).
- Walsh .David, 1995, Dual containment: Successes, failures and prospects for changes in policy. (www.lib.utah.edu/epubs/hinchley/v/wash.htm). <http://www.whitehouse.gov>.
- «The Greater Middle East and North Africa», (www.Us info.State.gov/index/topics- listing- middle east- issues. Htm1 (23/5/2001).
- «The National security strategy of the united states of America» September, 2002, [www.whitehouse.gov/documents/organization115538.pdf](http://www.whitehouse.gov/documents/organization115538.pdf).26/5/2007).
- [Http://www.whitehouse.gov/news/releases/2002/01/2200.20129-11.html](http://www.whitehouse.gov/news/releases/2002/01/2200.20129-11.html).
- <http://www.Fars News. Com/news text. Php? Nn=8505140317>.